

یاد گرفته‌ایم گذشته را نفی کنیم

گفت‌وگو با فرح اصولی، نقاش

گروه «دنا» نخستین تشکل هنری زنان هنرمند ایرانی و در عین حال از فعال‌ترین گروه نقاشان ایرانی در زمینه خلق و نمایش اثر است. تا کنون بیش از ده نمایشگاه از آثار این گروه در داخل و خارج برپا شده است. اعضای گروه «دنا» را دوازده نقاش زن تشکیل می‌دهند. فرح اصولی، گیزلا وارگا سینیایی، شهلا حبیبی، رعنا فرنود، میترا کاویان، نسرين خسروی، شهرزاد اصولی، فریده لاشایی، آریا شکوهی اقبال، مریم شیرین‌لو، شراره زندیان و معصومه مظفری. مدیریت گروه را فرح اصولی نقاش برجسته معاصر برعهده دارد. برای آشنایی با اهداف، عملکرد و چشم‌انداز کلی هنرهای تجسمی ایران در دو دهه اخیر، با وی گفت‌وگو کرده‌ایم.

✽ احمد طالبی نژاد

که شروع کرده‌ایم. نخستین بار است که انجمن نقاشان بی‌نیال را برگزار می‌کنند و امیدوارم تجربه موفق باشد.

گروه «دنا» را با چه هدفی تشکیل داده‌اید؟

من و خانم گیزلا وارگا سینیایی سال‌هاست باهم کار می‌کنیم و همیشه در مورد نقاشی زنان یا زنان نقاش ایرانی بحث و تبادل نظر کرده‌ایم. در نمایشگاه‌ها و بی‌نیال‌های خارج از کشور دیده‌ایم که نقاشی زنان در ایران برای خارجی‌ها بسیار جالب است. به هر حال زنان وقتی تصمیم می‌گیرند وارد عرصه‌های هنری شوند، باید دشواری‌های مضاعفی را تحمل کنند. هدف ما این بود که زنان نقاش ایرانی دور هم جمع شوند و به هم کمک کنند تا دور از فضای مردسالارانه حاکم بر جامعه، هویت و تشخیص خود را حفظ کنند. قرار ما این بود که به‌طور مرتب در شهرستان‌ها نمایشگاه برگزار کنیم و جوانان شهرستانی که در زمینه نقاشی تحصیل یا کار می‌کنند، الگوهای زنده‌ای را که هر کدام سال‌ها تجربه دارند، به چشم خود ببینند. چون وقتی به سال‌های گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اغلب دختران هم‌دوره‌ای ما در شهرستان و دانشگاه متأسفانه بعد از فارغ‌التحصیلی قیدنقاشی را زده‌اند و به زندگی معمولی پرداخته‌اند. چون برقراری تعادل میان یک زندگی معمولی یعنی شوهر و بچه و گرفتاری‌های دیگر با زندگی هنری که خلوت و سکوت و فراغت ذهنی می‌خواهد، خیلی دشوار است. البته روش‌هایی وجود دارند ولی سخت است.

نگرش‌های فمینیستی که در این میان نقشی نداشته؟

نه به آن صورت. فمینیسمی که منجر به خشونت نسبت به مردان یا نفی مردان بشود، نه. چون ما فکر می‌کنیم که این‌ها مکمل یکدیگرند. فمینیسم شرقی هم با فمینیسم غربی یک تفاوت عمده دارد. در شرق قضیه کمی هم مادرانه است. مثلاً خانم ایندی را گاندی که نخست‌وزیر هند می‌شود، به‌عنوان یک زن همه‌ویژگی‌هايش را دارد و در عین حال نگاهش به جامعه‌نگاهی مهربان و مادرانه است. ما به آن حس مادری اعتقاد داریم. یکی دیگر از اهداف ما این است که به زنان نقاش پیشکسوت احترام بگذاریم. کمک کنیم آن‌ها آثارشان را عرضه کنند و کارهایی از این قبیل.

از پیشکسوت‌ها چه کسانی حالا هم فعال‌اند؟

خانم‌ها ایران درودی، منصوره حسینی و بهجت صدر از پیشکسوت‌های ما هستند که هنوز هم کار می‌کنند. نسل

راستش نخستین بار است که با هنرمندی غیر فیلم‌ساز گفت‌وگو می‌کنم. به همین دلیل نمی‌دانم از کجا شروع کنم. خودتان پیشنهادی دارید؟

در حال حاضر به‌جز نقاشی دو دغدغه فکری و حرفه‌ای دیگر هم داریم که می‌شود از همین دو مورد شروع کرد. یکی مدیریت گروه «دنا» است که از حدود دو سال و نیم پیش تأسیس شده و دیگری دبیری بی‌نیال نقاشی. بعد از بحث‌های طولانی، من با این شرط دبیری بی‌نیال را پذیرفتم که حتماً دو داور غیرنقاش در هیئت داوران حضور داشته باشند. در ایران عادت بدی وجود دارد که همه چیز تحت عنوان تخصصی حائلی بسته بیدامی کند مثلاً سینما را خود سینمایی‌ها داور می‌کنند، یا ادبیات را خود اهل ادبیات. این راه‌حل خوبی نیست. در همه‌جای دنیا برای داوران یک مقوله هنری از آدم‌های متفاوت استفاده می‌کنند. اگر کسی شعور و فرهنگ عمومی خوبی داشته باشد، می‌تواند در هر رشته هنری داور می‌کند. به هر حال من از عباس کیارستمی که هم خودش نقاشی می‌کند و هم یکی از جدی‌ترین شرکت‌کنندگان در نمایشگاه‌هاست و کلاً احساس تجسمی خوبی دارد و مهندس بیجی فیوضی که از معماران برجسته کشور هستند، برای داوران دعوت کرده‌ام. البته ممکن است این اقدام باعث اعتراض یا واکنش منفی برخی از همکاران نقاش ما هم بشود. یکی از چیزهایی که همیشه باعث آزارم شده این است که مثلاً وقتی وارد خانه مثلاً یک فیلم‌ساز یا یک بازیگر یا موسیقیدان می‌شوم، کارهای نقاشی بسیار ضعیفی روی دیوارش می‌بینم. فقط رشته خودش برایش جذابیت دارد. به‌عکس وقتی از یک نقاش نامدار می‌پرسم چه فیلمی را دوست داری؟ معمولاً فیلمی پیش‌پاافتاده را مثال می‌زند. سینما نمی‌رود، تئاتر نمی‌رود، حتی ممکن است رمان نخواند. البته استثناء‌هایی هم در هر مورد داریم. در بی‌نیال و نیز دیدم که انواع تجربه‌ها از «ویدئوآرت» گرفته تا هنر مفهومی و سایر هنرها با استفاده از رسانه‌های مدرن، در کنار هم قرار گرفته‌اند و اصولاً این مرزبندی‌ها ندارد به‌هم می‌ریزد و هنرها دارند به هم نزدیک می‌شوند.

و حتی با هم تداخل دارند.

بله، ولی ما همچنان با معیارهای گذشته سیر می‌کنیم و نسبت به حوزه خودمان تعصب داریم. این یکی از کارهایی است

بعدهی خانم گیزلا و خود من و دوستان دیگر هستیم که داریم فعالیت می‌کنیم. از جمله فریده لاشایی، پروانه اعتمادی و... البته چند نقاش جوان هم عضو گروه ما هستند. گروه ما، دوازده نفر است.

هدف ایدئولوژیک هم دارید؟

نه به آن صورت. مثلاً وقتی در خارج نمایشگاه می‌گذاریم، می‌خواهیم تصویر نازهای از زن ایرانی ارائه کنیم. چون آن‌ها دو تصویر بیش‌تر از زن ایرانی ندارند. یکی تصویر تیره‌وتار و تعصب‌آمیزی که خوب بخشی از آن واقعیت دارد. و یازن مظلوم ستم‌کشی که قادر به انجام هیچ کاری نیست. درحالی‌که در این میان، نوع دیگری از زن ایرانی وجود دارد که نمونه‌اش خود ما هستیم. نه آن قدر سخت و تیره‌وتار هستیم و نه آن قدر ستم‌کش که نتوانیم از حق خود دفاع کنیم.

فارغ از جنسیت، موقعیت

کلی هنرهای تجسمی و

نقاشی را چگونه می‌بینید؟

چون راستش بیرون از

محدوده خودتان، جامعه

کم‌تر با اتفاق‌هایی که در این

عرصه می‌افتد، آشناست.

خب تقریباً بیست‌سالگی

وضعیت نقاشی ایران در

بلا تکلیفی و سردرگمی قرار

داشت. درحالی‌که مثلاً

سینما هم در داخل و هم در خارج داشت جلو می‌رفت. ما این امکان را نداشتیم. اصلاً نقاشی ما به بیرون از مرزها نمی‌رفت. البته دو نوع نقاشی طی دو دهه گذشته مطرح می‌شد. یکی نقاشی سنتی و دیگری نقاشی تبلیغاتی یا حکومتی. که البته این نوع آخر اصلاً بد نیست. دوره و تاریخ مصرف دارد. البته در تاریخ هم برای خودش جایی دارد و به آن مراجعه می‌کنند. ولی، همیشگی نیست. حتی نقاشی ضدحکومت هم، این جور است، یعنی دوره دارد. مثل هر هنر سیاسی و رسمی.

بله. طی پنج ساله گذشته، وضع خیلی بهتر شده و نقاشی‌های ما علاوه بر عرضه داخلی، به خارج هم می‌روند. چون دولت هم از این جریان حمایت می‌کند. خارجی‌ها هم جدی‌تر با نمایشگاه‌های ما برخورد می‌کنند. عکس‌العمل نسبت به کارهای ما خیلی خوب است. نقدهای خوب نوشته می‌شود فروش خوب و قابل قبول داریم. به عنوان مثال چندین پیش‌به‌طور هم‌زمان در رم و اسلوا نمایشگاه داشتیم. به قدری جمعیت به مراسم افتتاحیه آمده بود که خودمان هم تعجب کردیم.

به جز گروه شما آیا اساساً جنب و جوشی در

عرصه نقاشی ایران وجود دارد؟ انگیزه و عشقی

هست؟ از نظر اقتصادی وضع چگونه است؟ در

فیلم کوچه پایین آقای سینایی، همین بحث

اقتصادی هنر مطرح می‌شود و این که آیا هنرمند

می‌تواند تنها از طریق هنرش زندگی کند؟

به هر حال حال و هوای موجود را برای ما توصیف

کنید.

اگر هنری باید جدی گرفته شود، باید مسئول جدی هم داشته باشد. در حال حاضر دکتر سمیع آذر رئیس موزه هنرهای معاصر به شکل دلسوزانه‌ای در این زمینه کار می‌کند. چندین پیش‌جلسه‌ای با ایشان داشتیم و از تعداد نقاشان و معدل درآمدشان آمار می‌دادند. دردناک بود. یعنی هم خنده‌دار

بود و هم گریه‌دار. البته آدم‌هایی هم هستند که با حرفه‌شان زندگی می‌کنند و درآمدشان هم بد نیست. تعدادشان خیلی محدود است. از جمله خود من. ولی هر نقاشی در کیفیت ما و به شهرت ما، در هر جای دیگری از جهان، می‌تواند زندگی بهتری داشته باشد. آقای سمیع آذر در گزارش‌شان به این نکته اشاره داشتند که اگر اقتصاد هنر را این بدانیم که مثلاً ما حداکثر بایضد نفر داشته باشیم که خریدار تابلوهایی باشند که با مبلغان منزل‌شان هماهنگ باشد، یا نه، پنجاه نفرشان هم به خاطر خود آثار، خریدار باشند، باز هم جوابگوی نیازهای جامعه نیست. اقتصاد هنر وقتی رشد می‌کند که تابلو پشتوانه مالی یک بانک یا وزارت خانه یا کسانی باشد که تجارت هنری می‌کنند. چیزی که در جاهای دیگر وجود دارد.

این بحثی که این روزها درباره خرید آثار هنری

مطرح است، به همین قضیه مربوط می‌شود؟

این برمی‌گردد به پیشنهادی که در مجلس مطرح شده مبنی بر این که یک درصد از بودجه ظرف کاری ساختمان‌های در دست تولید، به حمایت و خرید آثار هنرهای تجسمی اختصاص داده شود. یعنی هم نقش برجسته، هم مجسمه و هم نقاشی. که این طرح را شورای نگهبان یکبار رد کرد و مجمع تشخیص مصلحت با نیم در صدش موافقت کرد. البته قید موظف را هم حذف کردند و گفته‌اند، اختیار دارند اختصاص بدهند، که حالا دیگر قضیه سلیقه‌ای است. یکی می‌خواهد بدهد، یکی نمی‌خواهد. نمی‌شود در ویش حساب کرد.

می‌بخشید، یک پرسش غیر حرفه‌ای دارم.

مشتري‌های تابلو‌های نقاشی در ایران، چه کسانی

هستند؟

همه‌جور مشتری داریم. مثلاً کسانی که واقعاً علاقه‌مندند ولی پول ندارند و تابلو را قسطی می‌خرند. آدم‌هایی هستند که آمده‌اند اقلیه یک نقاش را جارو کرده‌اند و هر چه کار داشته خریده‌اند.

از نظر موقعیت طبقاتی و تفکر چه جور آدم‌هایی

هستند؟

فکر می‌کنم همه‌جور آدمی را می‌شود پیدا کرد. از استاد دانشگاه گرفته تا سیاستمدار و کاسب پولدار. مثلاً کسانی هستند که می‌روند مهمانی و بعد آن‌جا اثری را روی دیوار می‌بینند از یک نقاش نامدار، نشانی‌اش را پیدا می‌کنند و چند تا کاز ازش می‌خرند.

یعنی یک جور چشم‌وهم‌چشمی؟

حالا اسمش راه‌چه می‌خواهید بگذارید، منظورم این است که همه‌نوع آدمی با سلیقه‌های متفاوت می‌آیند سراغ نقاش‌ها. ولی بازار خیلی پر رونق نیست. البته کسانی هم هستند که اثری را می‌خرند برای این که چند سال بعد، گران‌تر بفروشند.

گفتید در میان مشتری‌های شما، چهره‌های

سیاسی هم هستند؟

بله، گه‌گاه. مثلاً چند سال پیش یکی از رجال مشهور سیاسی مایل بود چند اثر من را با یک چهارم قیمت بخرد که بهانه آوردم قبلاً فروخته شده. چون واقعاً قیمت پایینی را پیشنهاد کرده بود.

جدا از وضعیت اقتصادی، در زمینه خود هنر

نقاشی طی این سال‌ها چه اتفاقی افتاده؟ جریانی،

سبکی، فرمی یا حرکتی که بیانگر پویایی باشد؟

اشاره کردم که در عرصه جهانی، دور، دور ویدئوآرت و هنر مفهومی و چندمان است. در این زمینه‌ها ما حرکت

خوبی نداشته‌ایم. در حالی‌که قبل از انقلاب، تلاش‌هایی صورت می‌گرفت. غیر از ویدئوآرت که در جهان هم نبود، در بقیه موارد تجربه‌هایی صورت می‌گرفت. این جریان بعد از انقلاب به‌طور کلی متوقف شد تا حدود سه‌سال پیش که نمایشگاه بزرگی در موزه هنرهای معاصر برپا شد و به‌ویژه جوانان در این نمایشگاه، که بیش‌تر به هنر مفهومی و چندمانی مربوط می‌شد، حضور داشتند. دومین دوره‌اش هم سال گذشته برپا شد.

این ادامه همان کارهایی نیست که زمانی در موزه

هنرهای معاصر انجام شد؟ یعنی مثلاً گل کاشتن

توی چکمه و خشت‌زدن و چیزهایی از این دست

که فکر می‌کنم سال ۵۵ یا ۵۶ یک نمایشگاه

پرسروصدای این جور برگزار شد؟

بله، گروهی به نام گنج و گستره درست شده بود که دوسه‌تا نمایشگاه گذاشت. بله. این جریان ادامه آن است ولی به شکل امروزی‌تر. هر چند به‌نظر من در این میان اشتباه‌هایی هم دارد صورت می‌گیرد. ما نباید از غرب تقلید کنیم یا بهتر است بگویم نباید از نظر محتوا هم شیوه‌های غربی را مدنظر قرار بدهیم. فرما را می‌شود گرفت و با شیوه‌های ایرانی عرضه کرد.

هنرهای تجسمی ما از کمال‌الملک به بعد، متمم

بوده است که از هر نظر تحت تأثیر غرب است.

چه در فرم چه در محتوا. در حالی‌که اتفاقاً در این

زمینه، ایران جزو پیش‌قراولان بوده است. چه در

معماری، چه در نقاشی و پیکرتراشی و کتیبه و

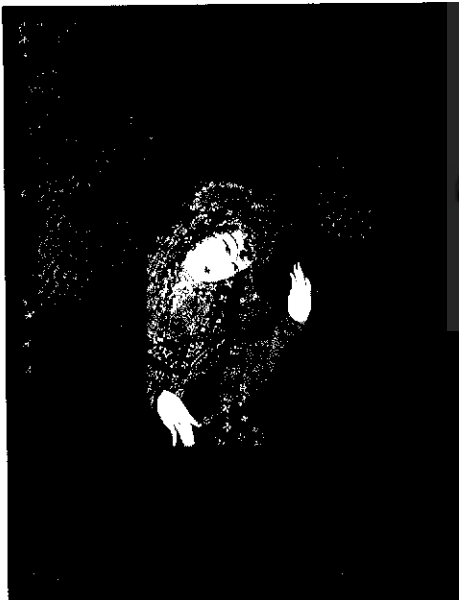
سایر جنبه‌های تجسمی. این اتهام هنوز هم

وجود دارد؟

مثل هر چیز دیگری این قضیه برمی‌گردد به انقطاع فرهنگی.

ما کم‌تر شاهد سیر منطقی رشد در هنرهای مان بوده‌ایم. حتی

در عرصه‌های سیاسی هم همین‌طور بوده‌ایم. هر کس آمده



گفته قبلی بد بوده باید از صفر شروع کنیم. در زمینه هنرهای تجسمی هم همین‌طور است. از دوره‌ای هنر غرب وارد شد و هنرهای تجسمی ما را در بر گرفت. و عملاً هنرهای تجسمی دوشاخه شد. یک شاخه سنتی و دیگری شاخه غربی. شب در غرب قضیه فرق می‌کند. آن‌جا سیر منطقی وجود دارد و هنر تابع شرایط زمان نوبه‌نو می‌شود. اگر آقای

جکسون بولاک آمریکایی آستره کار می‌کند، زندگی و محیط اطرافش هم با شیوه بیانی اش هماهنگ است. با مثلاً در دوره امپریونیست‌ها، اگر ماتیس آن‌طور کار می‌کرد، دلایل زیادی داشته. از جمله تحولات زیادی که در آن کشور اتفاق افتاده و در کار او تأثیر گذاشته است. مثلاً آرت نوو که بخشی از آن در تریس بوده، هماهنگی‌هایی با شرایط اجتماعی و فرهنگی خودشان داشته. در مورد ما فرق می‌کند. این هنر وارد شده بی آن‌که زمینه اجتماعی مناسبی داشته باشد. مثلاً می‌بینیم کسی نقاشی آستره کار می‌کند اما در زندگی خصوصی‌اش، کاملاً سنتی رفتار می‌کند. حتی مثلاً خانه‌اش را هم به شیوه سنتی تزئین می‌کند.

یعنی یک‌جور تعارض که آدم نمی‌داند اگر آن مدرنیسم خیلی خوب است، پس چرا خود او دارد به سنت پناه می‌برد.

من فکر می‌کنم هر فرد ایرانی، درونش پر از تضاد و تعارض است. یاد گرفته‌ایم که همیشه گذشته را نفی کنیم. هرگاه حکومتی آمده، روی تصاویر حکومت قبلی گچ کشیده و رویش تصویر خودش را خلق کرده. روی اجر را گچ می‌گیریم یا برعکس. چرا؟ این همه فضا داریم. چرا باید لایه‌لایه شویم؟ این لایه‌لایه شدن روی شخصیت ما هم اثر گذاشته. هی روی خودمان گچ می‌کشیم یا می‌کشند تا تصاویری تازه بر آن حک شود.

هر لحظه به رنگی بت عیار در آمد...

بنه دیگر.

ولی در مورد نقاشی که هم ریشه در هنر ایرانی دارد و هم هنر خاص تری است نسبت به مثلاً سینما، آدم توقع دارد که ما صاحب هویت و اصالت بیش تر و بهتری باشیم. آیا در خارج از مرزها چهره روشنی از نقاشی معاصر ما وجود دارد؟

طبعاً در قیاس با سینمای ایران، نه. هنوز زمان زیادی نگذشته که ما اجازه حضور در عرصه‌های بین‌المللی را پیدا کرده‌ایم. و به همین دلیل هم، نوع آستره‌ای که در ایران کار می‌شود، کمی قدیمی است. مال سی‌چهل سال پیش است. برخی‌ها فکر می‌کنند این شیوه خیلی مدرن و امروزی است و دنبال این شیوه هستند. چون فکر می‌کنند اگر بروند سراغ سبک‌های ایرانی، ارتجاع می‌شوند و چه و چه. وقتی این کارها در خارج از مرزها ارائه می‌شود، اولین چیزی که می‌شود این است که خوب، این‌ها را که خودمان هم داریم و دوره‌اش هم گذشته است. وقتی کارهایی را که روی بنیاد هنرهای تجسمی ایران کار شده ارائه می‌دهیم، علاقه‌مند می‌شوند. مثلاً در ایران آستره هندسی داشته‌ایم. چون «فیگور» قدغن بوده، بنابراین انرژی مادر دورانی رفته است روی هنر انتزاعی هندسی. اما این تجربه تداوم پیدا نکرده است. ما در واقع همیشه دچار این بحران هستیم که منبازاز کجا بگیریم. از صفویه شروع کنیم؟ از قبل از اسلام یا بعد از قاجار و یا حتی از اروپای کلاسیک و اروپای مدرن؟ یعنی تکلیف‌مان روشن نیست. این گیجی عمومیت دارد. عده‌ای هم معتقدند نقاشی مرز ندارد و ضرورتی ندارد که ما حتماً به هنرهای تجسمی ایران اقتداء کنیم یا مبنای حرکت‌مان باشد. مثلاً یکی از معیارهایی که در هنر غرب وجود دارد، اهمیت فضای خالی است. چون آن‌ها به ترکیب‌بندی جور دیگری نگاه می‌کنند. در حالی که در ایران، هنر ما، هنر تزئینی بوده. و فضای پر معنا داشته است. باید این تفاوت‌ها را شناخت. به هر حال هرگاه ما با معیارهای خودمان کار می‌کنیم، خارجی‌ها روی آثارمان مکث بیش‌تری می‌کنند.

چون پادنیای آن‌ها متفاوت است و این تفاوت، به ما هویت و تشخیص می‌بخشد.

خوب درباره نمایشگاه‌های اخیر گروه‌تان صحبت کنید و این که کجاها رفته‌اید. چه کرده‌اید و...

سازمانی به نام «آی دوس Doos» در ایتالیا که با هدف حمایت از زنان در سراسر دنیا فعالیت می‌کند، از گروه ما دعوت کرد نمایشگاهی در این کشور برگزار کنیم. برای شان جالب بود که یک گروه نقاش زن در ایران فعالیت می‌کند و اسپانسر ما شدند، کلیه هزینه‌ها را پرداخت کردند و دو نفر از ما به نمایندگی از گروه در این نمایشگاه شرکت کردیم. البته موزه هنرهای معاصر هم مشکل‌ترین بخش کار یعنی بسته‌بندی و ارسال کارهای ما را برعهده گرفت. به هر حال نمایشگاه با موفقیت زیادی در رم برگزار شد.

آثار همه اعضا، را برده بودید؟

بله و از جمله دو نقاش مهمان هم داشتیم. یعنی دو خانم ایرانی مقیم ایتالیا که آثار این دو هم در کنار آثار ما دوازده نفر قرار گرفت. البته ما در ایران هم این روش را داریم. یعنی وقتی در شهرستانی نمایشگاه برگزار می‌کنیم، آثار نقاشان همان شهرستان را هم عرضه می‌کنیم. به هر حال این نمایشگاه یک‌ماه برپا بود و عکس‌العمل خوبی هم داشت. و به احتمال زیاد در دو شهر دیگر ایتالیا هم ادامه خواهد یافت. فضای نمایشگاه معماری سنتی ایتالیایی داشت و بسیار زیبا بود. هر یک از اعضا سه تا کار عرضه کرده بودند. این گالری در یک مجتمع فرهنگی قرار گرفته

است. سالن تئاتر کوچک اما فعالی قرار دارد که مدیریتش را خانم شهرو خردمند که از دست‌اندرکاران تئاتر قبل از انقلاب است، به‌عهده دارد. گروه ما، دوازده جور کار متفاوت عرضه کرد که چشم‌انداز متنوعی از فرهنگ ایرانی بود.

مضمون خاصی را دنبال می‌کردید؟

نه، هر کسی نقاشی خودش را داشت.

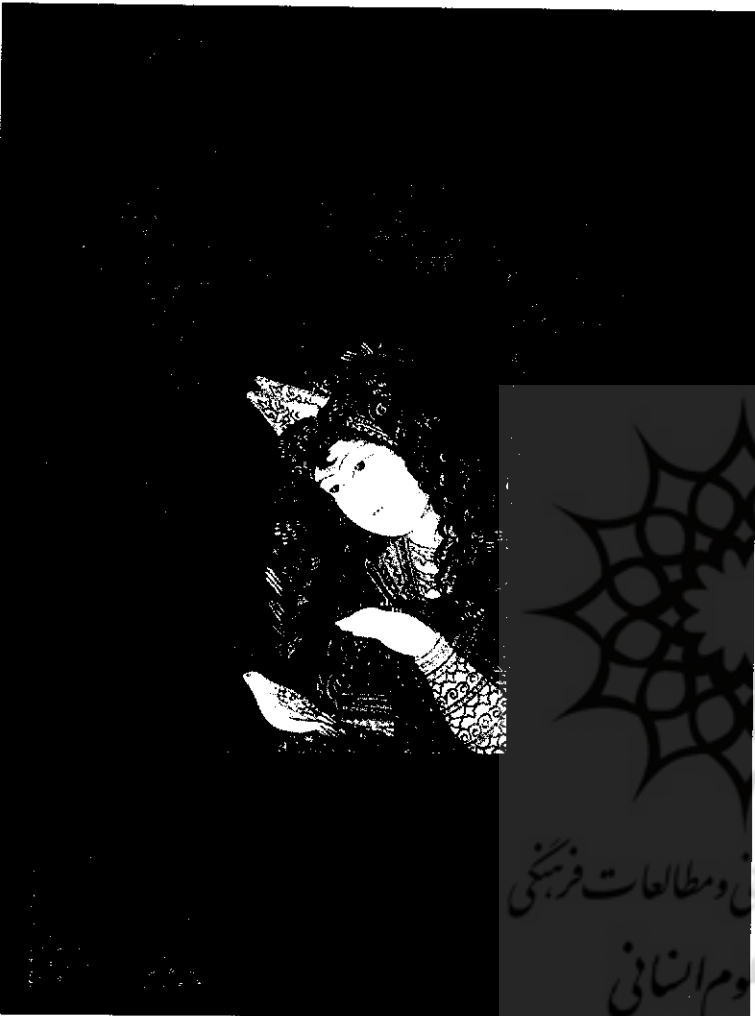
با توجه به اهداف آن سازمان که گفتید چیزهای خاصی را دنبال می‌کنند مثلاً صلح جهانی یا...

نه هیچ سفارشی در کار نبود. فقط ابعاد گالری را به ما داده بودند و فضایی که می‌توانست به کارها اختصاص یابد که خوب مربوط می‌شود به ابعاد تابوها. برای هر نقاشی یک فضای سه‌متر در چهارمتر در اختیار داشتیم.

برخورد تماشاگران غیر هنرمند با این آثار چگونه بود؟ کنجکاوای‌های شان از چه جنسی است؟

سیاسی یا فرهنگی؟

البته اولین نمایشگاه ما نبود و ما تجربه‌های فراوانی از برخورد غربی‌ها با آثارمان داریم. گفتیم که همزمان در اسلو هم این نمایشگاه برگزار می‌شد، واقعاً استقبال غافلگیرکننده بود. یکی از نکات مهم، برخورد ایرانی‌ها در آن سوی مرزهاست. عموماً احساس خوبی در آن‌ها ایجاد می‌شود. چون به‌عنوان کشوری که سابقه‌های طولانی در امر فرهنگ و هنر دارد،



مهم است که چهره متفاوتی از این فرهنگ عرضه شود و ایرانیان مقیم این کشورها، از طریق نمایش بخشی از فرهنگ و تمدن‌شان، در مقابل غربی‌ها، احساس غرور می‌کنند. دیگر به‌عنوان یک موضوع سیاسی برای مردم جهان خسته‌کننده شده‌ایم. وقتی چهره‌های غیرسیاسی از ما می‌بینند، برخورد بهتری با ایرانیان مقیم در پیش می‌گیرند. وقتی که برای اولین بار در نمایشگاه نوروز و فنلاند شرکت کردیم، ما با گفتند نمی‌توانستیم تصور کنیم که ایران هنرهای معاصر هم دارد و زن نقاش هم فعالیت می‌کند. در هلند مصاحبه‌ای رادیویی داشتیم که مصاحبه‌کننده پرسید در ایران اصلاً نقاشی معاصر وجود دارد؟ یعنی خود من که مقابله‌ش نشسته بودم و آثار ما را که در نمایشگاه بود باور نمی‌کردم. مشکل این است که آن‌ها همه ما شرقی‌ها را یک‌جور می‌بینند. البته منتهای آدم‌های با فرهنگ‌شان، بقیه، فرقی میان ما و مثلاً مردم عربستان و کویت قائل نیستند چون نمی‌شناسند، اما مثل

سازمانی از کشور
تخصصی کنیم یا
برپا داریم، چگونه
نماید از نظر
«تخصصی» هم
سبب‌دهنده‌ای شویم
را مدنظر قرار
ندیمیم فرم‌ها را
نمی‌شود گرفت و
با نسیم‌های
ایرانی عرضه
کرد.

همه‌جا استثناء هم وجود دارد. در هند با پروفوری آشنا شدم که تاریخ ایران را در آنجا تدریس می‌کرد. طبیعی است که نگاه او با نگاه بقیه مردم هند فرق می‌کند. چند سال پیش، ما نمایشگاهی در پارلمان اروپا برگزار کردیم. اغلب بازدیدکنندگان از این که رنگ در کارهای ما حضور دارد، تعجب می‌کردند. می‌گفتند این نمایشگاه چه قدر رنگی است. لابد از این که می‌بینند در ظاهر مردم ایران رنگ‌های

تیره بیش‌تر دیده می‌شود، تعجب می‌کردند. تماماً در حالی که من فکر می‌کنم رنگ می‌تواند در ذهن ما حضور داشته باشد. رنگ فقط با چشم که رابطه ندارد... معمولاً هنرمند هر چه را کم دارد، در ارزش بیش‌تر به آن می‌پردازد.

در این که هنر ایران همیشه کم‌بودهای طبیعت و حکومت را جبران کرده، حرفی نیست. مثلاً اگر در قالی‌هایی که در شهرها و روستاهای کویری بافته می‌شود، گل و گیاه بیش‌تر دیده می‌شود، به این دلیل است که مردمان کویر، به دلیل خشکی طبیعت، باغ و دشت را در قالی‌هایشان ثبت می‌کنند تا در خانه و زیر پای‌شان داشته باشند. هنرمند ایرانی به هر چه احتیاج دارد، در هنرش متجلی می‌کند. به همین دلیل لابد مینیاتورها هم، پر از صحنه‌های منکرانی است.

به هر حال هنرمند، باید همیشه کمبودها را جبران کند. شاید یکی از دلایل موفقیت آثار ما در خارج از کشور، همین نکته باشد. در غرب، هنرمندان معمولاً با هم کار می‌کنند و سبک به وجود می‌آورند. مثلاً امپرسیونیست‌ها، نوویست‌ها و دیگر گروه‌هایی که با هم، جریان ایجاد کرده‌اند. ما در ایران، چنین جریان تأثیرگذاری نداشته‌ایم. حتی گروه ما هم یک‌دست و سلیقه‌نیستند. کسانی هستند که سابقه حرفه‌ای نزدیک به چهل یا پنجاه سال دارند و کسانی که تازه شروع کرده‌اند. این‌ها هم‌بند هستند، اما سبک و سیاق‌شان یکی نیست. ما بیش‌تر اهداف اجتماعی و فرهنگی مشترک داریم.

حتی هدف فرمالیستی مشترک هم ندارید؟
مانداریم. ولی در دوره‌های مثلاً گروهی پیدا شدند و مکتب «سفاخانه» را به وجود آوردند و شکل دادند. ولی در این سال‌ها نقاشان ما بیش‌تر به حالت منزوی کار کرده‌اند. هر کس توی آتلیه خودش مشغول بوده و دور از جمع کار کرده است. مدتی که اصلاً کسی کار نمی‌کرد. نه گالری فعال داشتیم، نه موزه‌ای و هیچ مکانی برای عرضه نبود. نقاشی البته کلاً حرفه‌ای از وظایف است. یعنی هنرمند در عالم تنهایی خلق می‌کند و نیاز به همکاری دیگران ندارد. از ده، دوازده سال پیش تک‌توک گالری‌ها شروع به کار کردند و چراغ‌ها، یکی یکی روشن شد. در سال‌های اخیر، گروه‌هایی دارند شکل می‌گیرند که می‌شود به آینده‌شان امیدوار بود. ما دومین گروهی هستیم که متشکل شده‌ایم. گروه پیش از ما ۳۰+۳۰ نام دارد. این گروه فارغ از جنسیت کار می‌کنند و خیلی هم فعال‌اند.

شما هم عضو هستید؟

نه. یکی از شرایط عضویت در گروه ما این است که در جای دیگری عضو نباشیم. چون به قدر کافی کار هست که باید انجام شود. ما در دو سه سال گذشته نزدیک به پانزده نمایشگاه برگزار کرده‌ایم که خیلی انرژی و وقت صرف‌شان شده.

در کدام شهر ایران نمایشگاه داشته‌اید؟

اردیبهشت امسال در اصفهان، بعد در یزد و پیش از آن در رفسنجان و زنجان نمایشگاه داشتیم.

آن‌جا برخورد مردم با آثار شما چگونه بود؟

جالب است بدانید در رفسنجان وقتی مشتری‌ها می‌آمدند کار را می‌دیدند و می‌پسندیدند که اغلب هم خانم‌ها بودند، خودشان چک را صادر می‌کردند و تابلو را می‌بردند بدون این که نیاز به مشورت با همسرشان داشته باشند.

دلیلش قطعاً شناخت کافی از نقاشی نیست.

خیر. دلیلش درآمد سرشارشان از بسته است. خانم‌های رفسنجانی، معمولاً مرفه‌اند. این استقلال اقتصادی نقش مهمی دارد. به هر حال ما که خیلی راضی بودیم، (خنده)

ولی از نظر فرهنگی...

نه، این هم فرهنگ است. بالاخره همین که پول‌شان را بابت چیزی دیگری نمی‌دهند و نقاشی می‌خرند، یعنی این که یک جوری فرهنگی هستند. یا در زنجان، ما در دانشگاه علوم پایه نمایشگاه داشتیم. این دانشگاه معاونی دارد که مجموعه‌ای از نقاشی‌های معاصر را دارد. یعنی کلکسیونر است. رئیس دانشگاه هم، مکان خاصی را به نمایشگاه اختصاص داده و حتی در زمینه طراحی و تهیه پانل‌ها، از ما کمک خواستند که انجام شد و فضای بسیار قشنگی برای نمایشگاه به وجود آمد. بعد از ما، گروه ۳۰+۳۰ و انجمن نقاشان هم در همین سالن، نمایشگاه گذاشتند. هر کس عکس‌های این نمایشگاه را می‌بیند، فکر می‌کند مثلاً در ناپل برگزار شده. یکی از آرزوهای آن‌ها این است که یک موزه نقاشی درست کنند. چون شنیده‌اند که یک دانشکده فیزیک در هند، موزه نقاشی دارد. این چیزها البته با ایده‌های شخصی اتفاق می‌افتد.

برنامه‌های بعدی گروه چیست؟

بعد از زم و نوروز، قرار است در شهر بورما، نمایشگاهی در امریکا داشته باشیم. یک سال بعد در آلمان و سپس در سوئد و دوباره نوروز خواهیم بود.

یعنی پرکاری و موفقیت شما، ناشی از همین

تشکل گروهی است؟

البته صرف پرکاری ناشی از مسئولیت‌ها، مانع خلاقیت هم می‌شود. مثلاً ما که بیش‌تر در سازماندهی این گروه فعالیت می‌کنیم، کم‌تر وقت پیدا می‌کنیم به کار اصلی‌مان یعنی نقاشی کردن بپردازیم. ولی فکر می‌کنم برای شناساندن گروه و سپس تبیین جایگاه هنرهای تجسمی در جامعه، لازم است که چنین توانی را بپردازیم.

در سفرهای متعددی که داشته‌اید، وضعیت

هنرهای تجسمی جهان به ویژه اروپا که زیاد

رفته‌اید را چگونه می‌بینید و آیا چهره‌های

شاخصی هم اندازه شاگال و امثالهم داریم؟ یعنی

ستاره‌ای وجود دارد؟

خب اشاره کردم که هنرهای تجسمی در غرب دیگر آن شکل و شمایل قدیمی را ندارد. یکی از ستاره‌های هنرهای تجسمی در غرب، خانم شیرین نشاط است. یک زن ایرانی که نقاش و عکاس است و حالا هم ویدئوآرت کار می‌کند. همان کسی که آن فیلم دوآلیستی معروف را ساخته که به موقعیت یک زن در دو جامعه می‌پردازد؟

بله. البته یک بنیاد بزرگ در لندن هست به نام «کرستی» که معمولاً آثار نقاشان سرشناس جهان را عرضه می‌کند و می‌شود در این بنیاد، چشم‌انداز کلی نقاشی جهان را دید. آثاری از ما هم در نمایشگاه این بنیاد، عرضه شده است. ظرفیت هنرهای تجسمی نامحدود است. هر چند امروزه، هنرهای مفهومی و چندمان و آن چیزی که زنده اجرا می‌شود، حرف اول را در زمینه هنرهای تجسمی می‌زند. به عبارتی این هنر دارد از حیضه دیوار خارج و تا حدودی به تئاتر و سینما نزدیک می‌شود.

به‌رحال ویدئوآرت را که نمی‌شود خرید و

گذاشت توی سالن پذیرایی؟

بله. ولی هستند کسانی که یک چندمان را برای دکور منزل‌شان می‌خرند. من در رم دیدم خانمی که آمده بود به یک نمایشگاه و مشتری یک چندمان بود. البته ایشان از علاقه‌مندان جدی آثار هنری بود. اتفاقاً در اغلب کشورها، حتماً سری به موزه هنرهای معاصرشان زده‌ام و آثار تازه هنرمندان معاصر را دیده‌ام. آن‌ها به شکل طبیعی دارند در آثارشان جامعه خودشان را بازتاب می‌دهند. این را هم خودشان می‌گویند و هم منتقدان آثارشان.

و همین گروه، درباره آثار معاصر ایرانی

چه نظری دارند؟

چیزی که من بسیار شنیدم، این بود که آن‌ها می‌گویند، هنر معاصر ایران، شوک به آدم وارد نمی‌کند.

و شما جوابی برای‌شان دارید؟

بله. می‌گویم ما چون دائم زیر انواع شوک‌ها قرار داریم، می‌خواهیم مقوله شوک را از فضای هنری‌مان دور کنیم (خنده) ما می‌خواهیم همه چیز را متعادل کنیم.

البته این شوک وارد کردن در سینمای‌شان به شکل روشنی وجود دارد. اصلاً ساختار فیلم‌های تجاری روزه بر مبنای غافلگیری و شوک بنا می‌شود.

این شوک جای میل عاطفی که در آثار ما هست - و به همین دلیل سینمای ما آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد - را گرفته است. چیزی که آدم را به شدت عصبی می‌کند، این است که هنرمند ایرانی بگوید همان فضا و حال و هوایی که در آثار هنرمندان غربی هست و از حال و هوای جامعه‌شان نشأت گرفته را در آثار ایرانی هم عرضه کند. این غلط است. این تقلید کورکورانه است. اگر تکنیک را از آن‌ها می‌گیریم، به وسیله آن باید درد و حرف خودمان را بزنیم. و نخواهیم چون ابزار و تکنیک را از آن‌ها گرفته ایم، محتوا را هم از آن‌ها بگیریم. این مشکل را قبلاً در نقاشی‌های‌مان داشته‌ایم و حالا هم در ویدئوآرت و چندمان داریم. عیناً همین کار را می‌کنیم. من به ژاپنی‌ها نگاه می‌کنم. آن‌ها هم در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، خیلی اعتقاد دارم. چون فکر می‌کنم این ملت بدون این که خودش را ببازد، توانسته است هم اقتصادش را به حد اعلا برساند و هم در زمینه‌های هنری، حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد. علاوه بر سینما در نقاشی و گرافیک هم صادرات دارد.

یعنی به عبارت

دیگر توانسته



عکس عباس کوثری

با هم تبادل اندیشه دارند.

مثل جزیره‌های جدا از هم، هرکس در جزیره خودش مشغول است و فکر می‌کند همه جهان، در جزیره او خلاصه شده.

به همین دلیل سلیقه‌های دیگر را جریحه‌دار می‌کنیم. گاهی مثلاً به نقاشی‌های دیوار یک مدرسه نگاه می‌کنم و دق می‌کنم. چون اغلب آثار بدتر کیبی هستند. اگر آدمیزاد در فضای نامتناسب روحی قرار بگیرد، حاشش بد می‌شود. اگر دائم جلوی یک دیوار بدرنگ بنشینید، حاشش بد می‌شود. خودتان هم متوجه نیستید. می‌دانید که اضطراب دارید ولی نمی‌دانید چرا؟ چون هر رنگی شخصیت روانی خودش را دارد. به این چیزها کم توجه می‌شود. به همین دلیل در مدارس ما، بدترین نوع نقاشی‌ها با بدترین رنگ‌ها روی در و دیوار نقش بسته و این باعث افسردگی و عصبیت بچه‌ها می‌شود. در تلویزیون بدترین انواع هنرهای تجسمی به مردم عرضه می‌شود. به عبارات دیگر مردم در معرض هجوم نوعی هنر بی‌هویت و عصبی‌کننده قرار دارند. چه انتظاری داریم که در چنین شرایطی تماشاگر رشد یافته و مستثری صدرصد فرهنگی برای نقاشی داشته باشیم؟ چه شناختی داده شده که انتظار داشته باشیم به آگاهی تبدیل شود. اگر به شناخت و آگاهی برسیم، متوجه می‌شویم که نیاز به هنر، در وجود انسان، کم‌تر از نیاز به خوردن و آشامیدن نیست. ▶

ولی این نیاز مثل خوردن به شکل ضرورت در نیامده.

بله. در حالی که خوردن و دیدن و لذت بردن، می‌توانند مکمل هم باشند.

البته سال‌های اخیر کوشش می‌شود در معماری گرایش به سبک‌های اصیل دنبال شود.

خیلی جدی نیست. این که کسی سقف آپارتمانش را طاق ضربی بزند که معماری ایرانی نیست. معماری ایرانی یعنی تناسب. در عرصه‌های دیگر هم این قضیه ظاهر سازی است. مثلاً می‌گویند فلان فیلمساز، آثارش حس و حال ایرانی دارد. در حالی که وقتی به میزانشن‌هایش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که کاملاً غربی است. به هر حال راه دوم این است که به قول اهل سیاست، بین همه هنرهای ایرانی، یک جور تعامل شکل بگیرد.

پیشنهاد خاصی دارید؟ مثلاً این که در دانشکده‌های سینمایی چند واحد نقاشی هم تدریس شود، یا برعکس؟

بله، حتماً. خیلی ضروری است. حداقل می‌شود تعدادی واحد اختیاری برای دانشجویان رشته نقاشی گذاشت که، با سینما هم آشنا شوند و برای دانشجویان سینما هم چند واحد نقاشی. می‌دانیم که با گذراندن این چند واحد، نه این نقاش می‌شود نه آن فیلمساز. ولی حداقل یاد می‌گیرند چگونه فیلم یا نقاشی را تماشا کنند. هنرمندان ایرانی کم‌تر

است در هنر معاصر تأثیر بگذارد. یک جمله پر مفهوم درباره هنر ژاپن شنیده‌ام که خیلی درست است. می‌گویند «روح ژاپنی، دانش غربی» اگر ما هم از این جمله پیروی می‌کردیم، جایگاه مهمی در هنر معاصر به دست می‌آوردیم. چون به اندازه کافی حرف برای گفتن داریم. این که یک دفعه مولانا در جهان غرب، در صدر قرار می‌گیرد، به این دلیل است که مولانا برای آن‌ها حرف تازه‌ای دارد. فکر می‌کنید چه اتفاقی باید بیفتد تا ما همین روش را پیش بگیریم؟

باید از مدرسه شروع کرد. باید هنر و هنرهای تجسمی را از کودکی آموزش داد. ما به طور ناخودآگاه، در کشوری زندگی می‌کنیم که هنرهای تجسمی در همه وجوهش حضور دارد. به چادرهای رنگی عشایر یا لباس‌های شان نگاه کنید. این همه رنگ این همه زیبایی ریشه در چی دارد؟ در تمایل انسان شرقی به زیبایی و لطیف روح و روان. یا مثلاً سنگ‌نوشته‌ها و دیوارهای غارها به حجاری و گچ‌بری و دیگر جلوه‌های هنرهای تجسمی فکر کنید. این نشان می‌دهد که این هنر مثل موسیقی از بدو تولد با انسان هست. هارمونی رنگ که یکی از ساده‌ترین کارهایی است که مادر طراحی و انتخاب لباس انجام می‌دهیم. جلوه‌ای از هنرهای تجسمی است و سلیقه ما را بیان می‌کند.